

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

ترتیب فنی بحث تا اینجا این شد که ما ابتدا به اختلاف عناوین در این مسئله اشاره کردیم که بعداً به ثمره‌ی آن خواهیم پرداخت. در مرحله بعد ادله‌ی این شرط که اجماع، آیه‌ی قرآن، تنافی رخصت و اعانه بر معصیت و روایات بود را ذکر کردیم.

در روایات بحث سفر معصیت مطرح شده بود که گفتیم فروضی دارد و تا اینجا سه فرض را ذکر کردیم الف- خود سفر معصیت باشد ب- غایت سفر معصیت باشد ج- سفر مقارن با حرام باشد. نظر مرحوم شهید ثانی (رضوان الله علیه) در کتاب روض الجنان این شد که با توجه به روایات اگر خود سفر معصیت بود نماز قصر است ولی اگر در سفر معصیتی واقع شد و غایت سفر معصیت بود نماز تمام است. در مقابل، مشهور در هر دو قسم نماز را تمام می‌دانند.

فرق بین فرض اول و دوم سفر معصیت

قبل از پرداختن به جواب کلام مرحوم شهید ثانی خوب است فرق بین فرض اول - خود سفر معصیت باشد - و فرض دوم - غایت سفر معصیت باشد - را روشن کنیم. در قسم اول حرکات و سکنات آینی و مکانی مکلف و به تعبیر دیگر قدم‌هایی که در مسیر راه طی می‌کند حرام است.

از عبارت صاحب جواهر استفاده شد که ایشان در اینکه چنین موردی - سفر در شریعت من حیث انه حرام - مثال داشته باشد تردید دارد و لذا وقتی صاحب جواهر قسم اول را بیان کرد فرمود «بناءً علی تحریم خصوص هذه المذكورات». فرار از جنگ من حیث إنه فارٌّ، إباق من حیث إنه إباقٌ، سفر زوجه بدون اذن زوج من حیث انه سفر حرام باشد.

اما اگر کسی بگوید نفس اینها حرام نیست - بلکه مثلاً حضور در جنگ واجب است و ضد آن که فرار از جنگ است حرام می‌شود. اطاعة المولی واجب است و ضد آن که اباق است حرام می‌شود. اطاعة الزوج واجب است و ضد آن که نشوز است حرام می‌شود - به اینجا می‌رسیم که برای قسم اول مثالی نداشته باشیم در نتیجه نزاع بین شهید و دیگران نزاع بدون موضوع است.

روی این مبنا که حرکات آئینه حرام باشد، اگر گفتیم دلیل داریم که خود فرار من الزحف یا فرار عبد یا رفتن زوجه حرام است، شهید می‌تواند بگوید این ادله شامل این موارد نیست چون لازم می‌آید سفر هر کسی که به سبب آن سفر، تارك واجب می‌شود را بگوییم حرام و نمازش تمام است. عمده حرف شهید این است، باید روی قول مشهور که می‌گویند سفر برای ترك نماز جمعه حرام است و جایی که سفر کسی مستلزم ترك تعلّم است تساوی برقرار باشد یعنی هر دو سفر حرام باشند. گویا می‌خواهند

بگویند چون واضح است که در بحث تعلم نمی‌توان این حرف را زد پس در سفر برای ترك نماز جمعه هم نمی‌توان این را گفت در نتیجه نمی‌شود گفت اگر سفری حرام شد، نماز تمام است. پس تمامیت نماز در جایی است که سفر فقط مقدمه و غایت برای حرام باشد.

جواب اول به کلام مرحوم شهید ثانی

در مقام جواب به مرحوم شهید ثانی جواب‌های مختلفی ذکر شده. اولین جوابی که کثیری از بزرگان و حتی صاحب مدارک دادند این است که روایات محل بحث اطلاق دارد. مثلاً در روایت عمار بن مروان وارد شده بود «مَنْ سَافَرَ قَصْرًا وَ أَفْطَرَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلًا سَفَرُهُ إِلَى صَيْدٍ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ» که معصیت الله اطلاق دارد یعنی شامل حرمت در خود سفر و غایت سفر می‌شود. صاحب مدارک می‌فرماید «و یشکل بأن رواية عمار بن مروان التي هي الأصل في هذا الباب تتناول مطلق العاصي» روایت عمار همه‌ی معاصی را شامل می‌شود^[1].

برخی از بزرگان مثل آقای خوئی (قدس سره) می‌گویند ممکن است بگوییم که ظهور روایت عمار در خصوص قسم اول است چون وقتی می‌گوید فی معصية الله یعنی سفر مصداق معصیت خدا قرار بگیرد و تنها سفری که خودش حرام باشد مصداق معصیت خداست ولی سفری که غایتش حرام است مصداق معصیت خدا نیست چون مقدمه‌ی برای حرام است. به عبارت دیگر مرحوم آقای خوئی در جواب شهید می‌گویند بعید نیست که برخلاف ادعای شما بگوییم روایت عمار ظهور در قسم اول دارد نه در فرض دوم^[2].

صاحب جواهر علاوه بر اینکه این جواب را می‌دهد مسئله‌ی اولویت یا مساوات را هم مطرح می‌کند. می‌فرمایند اگر فرض کنید روایت عمار شامل سفر من حیث إنه سفر نمی‌شود اما اگر طبق گفته‌ی شما شامل فرض دوم شد باید به طریق اولی قسم اول را هم شامل شود. به عبارت دیگر اگر بگویید مورد روایات جایی است که سفر مقدمه‌ی برای حرام و غایت سفر حرام است در نتیجه نماز تمام است، به طریق اولی یا از راه قیاس مساوات جایی که خود سفر حرام است را هم باید شامل شود. در ادامه هم می‌فرماید ملاک برای ما قطعی است یعنی ملاک ظنی ندارد که کسی بگوید ما قیاس را قبول نداریم و نباید قیاس کرد^[3].

جواب دوم به کلام مرحوم شهید ثانی

جواب دوم این است که در موثقه‌ی عبید بن زراره امام (علیه السلام) تعلیلی آورده و فرمودند «لأنه ليس بمسير حق» این مسیر حق نیست. بر فرض که کسی بگوید شک داریم در روایت عمار کلمه‌ی فی معصية الله شامل قسم اول می‌شود یا نه، این تعلیل مسلم شامل جایی که سفر من حیث إنه سفر حرام می‌شود چون مسلم عنوان مسیر حق را ندارد بلکه عنوان مسیر باطل را دارد^[4].

جواب سوم به کلام مرحوم شهید ثانی

گفتیم یکی از ادله‌ای این شرط اجماع است. جواب سوم این است که برخی گفته‌اند معقد اجماع اطلاق دارد و شامل هر دو فرض می‌شود.

امکان دارد کسی بگوید اجماع دلیل لبی است لذا باید به قدر متیقن اخذ کرد. در جواب می‌گوییم اگر در اجماع تعبیری واحد به عنوان معقد اجماع وجود داشت و همه بر این تعبیر التفات کردند می‌توان به اطلاق و متعلق اجماع تمسک کرد. بله در جایی که

معقد روشنی ندارد باید به قدر متیقن در دلیل لیبی اکتفا کرد.

در هر صورت به نظر ما این جواب صحیح نیست چون در صورتی به معقد اجماع می‌توان تمسک کرد که وحدت عبارت - مثلاً همه آن لا یكون السفر في معصية الله را ذکر کرده باشند - در آن وجود داشته باشد در حالیکه قبلاً گفتیم در اجماع تعدد عبارت - أن یكون السفر سائغاً، أن لا یكون في معصية الله، أن یكون السفر في طاعة الله - وجود دارد.

جواب چهارم به کلام مرحوم شهید ثانی

جواب چهارم کلامی از مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی است. ایشان بعد از ذکر جواب اول - روایت عمار اطلاق دارد و شامل دو قسم است - در دلیل مرحوم شهید مناقشه می‌کند. شهید گفت اگر بخواهیم بگوییم قسم اول داخل است یعنی سفر من حیث إنه سفر حرام باشد شکستن نماز لا یتحقق إلا برای اوحدي من الناس چون کثیری از مردم در سفرشان حرام وجود دارد.

مرحوم اصفهانی در جواب می‌فرماید مرحوم شهید اینجا خلط کرده. بحث ما در جایی است که سفر من حیث إنه یا ذاتاً سفر حرام باشد و به تعبیر ایشان نفس السفر من حیث عنوان ذاته حرام باشد نه جایی که در سفری حرامی واقع می‌شود یا مستلزم حرام است. بعد مرحوم اصفهانی می‌فرماید نفس سفر زوجه و اباق عبد نشوز یعنی نفس اینکه زن بدون اذن شوهر برود یا نفس اینکه عبد بدون اذن مولی برود نشوز است و به وسیله‌ی اینها نشوز و اباق محقق می‌شود لا أن النشوز و الاباق غاية السفر.

ایشان در بیان ضابطه‌ی کلی می‌گویند «جميع ما كان السفر ملازماً للمسير معصية أو كان حرمة» همه‌ی سفرهایی که ملازم با معصیت یا حرمت است «من باب اقتضاء الامر بالشيء، النهي عن الضد» و از باب امر به شيء مقتضی نهی از ضد است «خارج عن الاخبار بل عن اکثر الفتاوى» از مورد اخبار و فتاوی خارج است. ایشان مثال می‌زند و می‌فرماید «السفر للفرار عن الدين» اگر کسی سفر کند برای اینکه دینش را ندهد «أو لترك الجمعة بعد وجوبها، أو لترك الوقوف بعرفات» وقوف به عرفات برایش واجب است و به سفر می‌رود «و نحو ذلك ليس سفر معصية، فلا وجه لعد أمثال ذلك من قبيل النشوز و الاباق». نباید اینها را یکی قرار بدهیم.

بعد استدراك می‌کنند و می‌گویند «لو فرضنا أنه صار السفر علّة تامّة لمخالفة أداء الدين یدخل في سفر المعصية» اگر سفر علت تامه باشد برای اینکه بخواهد با أداء دینش مخالفت کند داخل در سفر معصیت است. «و علي اي حال عد الخروج لترك الجمعة لسفر المعصية و هكذا السفر لترك التعلم من افراد السفر لا وجه له» خروج برای ترك نماز جمعه و سفر برای ترك تعلم را نمی‌توانیم از مصادیق سفر معصیت به شمار بیاوریم.

پس تا اینجا ایشان اول يك ضابطه داد که اگر جایی سفری ملازم با معصیت شد یا ضدّ واجبی شد که ترك آن واجب در سفر تحقق پیدا می‌کند روی قاعده امر به شيء مقتضی نهی از ضد خاص از مورد اخبار خارج است و بین اینکه سفر کند تا پول طلبکارش را ندهد یا سفر کند تا ترك جمعه کند یا سفر کند برای ترك تعلم و بین مسئله‌ی نشوز فرق گذاشت.

در مطلب سوم تمرکز می‌کنند بر اینکه چرا می‌گوییم سفر برای ترك جمعه و ترك تعلم سفر معصیت نیست؟ کلامی را از مرحوم شهید در لمعه می‌آورد. شهید می‌گوید «و یحرم السفر إلى مسافة توجب تفويت الجمعة بعد الزوال على المكلف بها»، کسی که مکلف به نماز جمعه است اگر بعد از زوال روز جمعه سفر کرد و این سفر موجب تفویت نماز جمعه شد مرتکب حرام شده است. مرحوم شهید در لمعه اقوال مشهور را نقل کرده یعنی گویا این فتوای مشهور است که سفر بعد زوال الجمعة حرام است چون مستلزم تفویت واجب است. بعد فرموده «و إن أمكنه إقامتها في طريقه» این خیلی مهم است و مسئله را مشکل می‌کند. این سفر حرام است چون نماز جمعه‌ی محل خودش را از دست داده ولو در طریق به جایی برسد که بتواند نماز جمعه را اقامه

كند. بعد تعليل مي آورد «لأن تجويزه - على تقديره - دوري» تجويز سفر بر فرض امكان اقامه ي نماز در طريق دوري مي شود.

محشين و شراح اشكال كردند كه «علي هذا التقدير يلزم من تحريم السفر عدم تحريمه» وقتي مي گوييم سفر حرام است به اين معناست كه اين نماز جمعه بر ذمه ي توسع و ساقط نشده پس اگر توانست در طريق اقامه كند بايد اقامه كند و اگر آنجا مي تواند اقامه كند لا وجه للتحريم السفر. به بيان ديگر از يك طرف مي گوييد كه اين سفر حرام است يعني نمي تواند اقامه نماز جمعه كند و اين نماز جمعه بر ذمه اش هست، از يك طرف مي گوييد مي تواند اقامه كند! پس وقتي مي تواند اقامه كند چرا مي گوييد سفر حرام است؟

مرحوم اصفهاني مي فرمايد هر چند مرحوم سلطان العلماء گفته در اينجا مغالطه اي وجود دارد كه ما كاري به آن مغالطه نداريم ولي ايشان بعد از نقل كلام سلطان العلماء مي گويد «إن السفر لو كان بنفسه معصية فهو غير مستلزم لفوات الجمعة» اگر خود سفر معصيت باشد مستلزم تفويت نماز جمعه نيست «اما لو كان بنفسه جازياً و هو مستلزم لفواتها». اين دقت خيلي خوبي است كه مرحوم اصفهاني كرده. مي گويد وقتي مي توانيم بگوييم سفر مستلزم تفويت نماز جمعه است كه خود سفر جايز باشد و الا اگر سفر بنفسه حرام شد مستلزم تفويت نماز جمعه نيست.

پس مدعای مرحوم اصفهاني اين است كه سفر براي ترك جمعه و سفر براي ترك تعلم واجب، از مصاديق سفر حرام و معصيت و مشمول روايات نيست. نکته ي فني مرحوم اصفهاني اين است كه اگر بگوييد سفر بنفسه حرام و معصيت باشد مستلزم فوات الجمعة نيست پس بايد بگوييم سفر جايز است تا مستلزم فوات الجمعة بشود. يعني اگر خود سفر حرام و معصيت شد، مانع شرعي وجود دارد در نتيجه نمي توانيم بگوييم اين سفر مستلزم تفويت جمعه است. جايي كه مانع وجود ندارد مي گوييم مستلزم تفويت جمعه مي شود [5].

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، ج 4، ص: 447؛ ويشكل بأن رواية عمار بن مروان التي هي الأصل في هذا الباب تتناول مطلق العاصي.

[2] موسوعة الإمام الخوئي، ج 20، ص: 98 و 99؛ فقد سبق أن الشهيد (قدس سره) ناقش في شمولها للقسم الأول من قسمي سفر المعصية، أعني ما لو كان السفر بنفسه حراماً، ولكنه لا وجه له كما مرّ، فإن قوله (عليه السلام): «أو في معصية الله» غير قاصر الشمول له لانطباق هذا العنوان على السفر الحرام انطباق الكلّي على مصادقه، وقد شاع إطلاق مثل هذا الاستعمال لبيان إدخال الفرد في الكلّي، كما يقال: زيد في العلماء أي أنه أحد مصاديقهم. وقد ورد أنه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق، أي في عمل هو بنفسه مصادق لمعصية الخالق. فالسفر في معصية الله يعمّ ما كان السفر بنفسه حراماً و داخلًا في كبرى معصية الله و مصادقاً لها. بل يمكن قلب الدعوى بأن يقال: إن الرواية ظاهرة في خصوص ما كان السفر بنفسه حراماً، إذ هو الذي يكون مصادقاً لمعصية الله، دون ما كانت غايته محرمة، فإنّ هذا القسم داخل فيما ذكره فيما بعد قوله: «أو في معصية الله» إذ الأمثلة التي يذكرها بعد ذلك كلّها من قبيل القسم الثاني، أعني ما كانت الغاية محرمة، فذاك القسم مذكور فيما بعد، فلا وجه لإدراجه في قوله (عليه السلام): «أو في معصية الله». وكيف ما كان، فلو لم تكن العبارة ظاهرة فيما نقول فلا أقل من الشمول فالتشكيك في ذلك في غير محله جزماً.

[3] جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج 14، ص: 258 و 259؛ وقيل كما مال إليه في الروض و تبعه المقدس البغدادي باقتضائه الترخّص، بل قد يظهر من أولهما ذلك في القسم الأول من القسمين السابقين مدعياً ظهور الأدلة في الثاني منهما خاصة حتى الصحيح السابق، إذ صدره و إن كان يمكن دعوى ظهوره في الأعم لكن ذيله كالصريح في إرادة الثاني خاصة، فيبقى الأول حينئذ منهما فضلاً عما نحن فيه على مقتضى أدلة وجوب القصر على المسافر، ضرورة صدقه عليه و إن كان عاصياً، و لا ريب

في ضعفه بالنسبة الى هذا القسم، للقطع بإرادته من الفتاوى و معاهد الإجماعات على وجه يمكن تحصيل الإجماع عليه، بل هو مندرج في بعض النصوص أيضا، بل هو مستفاد منها جميعها و لو بالأولية أو المساواة لما فيها المقطوع بهما.

[4] □ موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص: 99: و لو أغمضنا عن هذه الرواية فتكفيها في الدلالة على التعميم ما رواه الصدوق بنفس هذا السند المعتبر عن أبي عبد الله (عليه السلام) «قال: لا يفطر الرجل في شهر رمضان إلّا في سبيل حق» فإنّ من الضروري أنّ السفر الحرام ليس في سبيل حق، فلا إفطار فيه بمقتضى الحصر. توضيح: هر چند استاد بزرگوار به روایت عبید بن زراره و مرحوم خوئی به روایتی دیگر استناد کرده‌اند ولی روح هر کلام به یک استدلال باز می‌گردد.

[5] □ صلاة المسافر (للسيد الأصفهاني)، ص: 135 تا 137: و أمّا في الأوّل فمضافا بشمول الأخبار له- لكون السفر معصية الله سبحانه- أنّ ما أفاده من لزوم اختصاص القصر بالأوحديّ من الناس ففيه: أنّه فرق بين ما إذا كان نفس السفر من حيث عنوان ذاته محرّما، و أنّ يكون مستلزما للحرام، و محلّ الكلام هو الأوّل لا الثاني، فنشوز الزوجة و إباق العبد نفس مسافرتهم نشوز و إباق، لأنّ بهما يتحقّق النشوز و الإباق، لا أنّ النشوز و الإباق غاية للسفر. نعم، يمكن ذلك أيضا كما تقدّم، فعلى هذا جميع ما كان السفر ملازما لمعصية أو كان حرمة من باب اقتضاء الأمر بالشيء النهي عن الضدّ فخارج عن الأخبار، بل أكثر الفتاوى، فالسفر للفرار عن الدين و لترك الجمعة بعد وجوبها و لترك الوقوف بعرفات و نحو ذلك ليس سفر معصية، فلا وجه لعدّ أمثال ذلك من قبيل النشوز و الإباق. نعم، لو فرضنا أنّه صار السفر علّة تامّة لمخالفة أداء الدين، بحيث لو كان في بلده لأوفاه و لو خوفا على عرضه فيدخل في سفر المعصية. و على أيّ حال، عدّ الخروج لترك الجمعة من سفر المعصية، و هكذا السفر لترك التعلّم من أفراد سفر المعصية لا وجه له. أمّا الأوّل، فلما ذكره شرّاح روضة البهيّة على قوله- قدّس سرّه- و يحرم السفر إلى مسافة توجب تفويت الجمعة بعد الزوال على المكلف بها، لتفويته الواجب و إن أمكنه إقامتها في طريقه، لأنّ تجويزه- على تقديره- دوريّ، فأوردوا عليه بأنّه على هذا التقدير يلزم من تحريم السفر عدم تحريره، لأنّه متى حرم السفر لم يسقط الجمعة، فلو لم تسقط فلا وجه لتحريره. و هذا الإشكال و إن أجاب عنه المحقّق السلطان- قدّس سرّه- بأنّه مغالطة، إذ العلّة للحكم بتحريم السفر هو تفويت الجمعة على تقدير جواز السفر، و هذا المعنى- أي استلزام جواز السفر تفويت الواجب كان باقيا في حال التحريم أيضا غير زائل حتّى يلزم بزواله زوال التحريم، و ليس علّة التحريم المذكور فوت الواجب مطلقا حتّى يقال: إنّ زائل حال التحريم، فإنّ زواله حينئذ بسبب التحريم، و يكفي للحكم بالتحريم أنّه لو لم يكن التحريم لزم الفوات «2»، انتهى. و الصواب «3» أن يقال: إنّ السفر لو كان بنفسه معصية فهو غير مستلزم لفوات الجمعة، و أمّا لو كان بنفسه جائزا فهو مستلزم لفواتها. و أمّا الثاني، فلأنّ تارك التعلّم إنّما يكون عاصيا بتركه لا بالسفر، إلّا إذا كان ضداً له و قلنا بأنّ الأمر بالشيء يقتضي النهي عن ضده الخاصّ، بل بناء على القول به أيضا لا يدخل في موضوع الأخبار، لأنّ ظاهر قوله عليه السلام: «في معصية الله» أن يكون السفر محرّما نفسيا، فدخل المحرّم الغيريّ لا وجه له. فعلى هذا، فلو قلنا بامتناع اجتماع الأمر و النهي فالمسافرة في أرض الغير أو على الدابة المغصوبة و إن كانت محرّمة إلّا أن هذه لا تدخل في موضوع الأخبار، أي لا تشملها الأدلّة، لأنّ هذه لا تدخل في موضوع الأخبار، أي لا تشملها الأدلّة، لأنّ ظاهرها أن يكون نفس السفر معصية لا ما إذا اتّحد مع عنوان محرّم أو صار ملازما له. ثمّ إنّ لو قلنا بأنّ قضاء الصوم المضيق يوجب وجوب الإقامة و حرمة السفر إلّا أنّه مع ذلك هذه الحرمة المستلزمة لتفويت الواجب لا يشملها الأخبار. و حاصل الكلام: أنّ الأخبار تشمل صورتين (إحدهما) ما إذا كانت غاية السفر محرّمة، كما إذا سافر لقتل نفس محترمة أو للسرقة أو للزنا و نحوها. (و ثانيهما) ما إذا كان نفس السفر حراما، كالفرار من الزحف و نحو ذلك، و أمّا لو لم يكن داخلا في إحدى الصورتين فلا يوجب و إن استلزم سفره تفويت واجب أو اتّفق فعل محرّم- كالغيبة و نحوها- في أثناء سفره.